



۲۰۱۸/۰۷/۲۹

سید هاشم سدید

چرا آنچه را باید بگوییم، به تمامی نمی گوئیم؟



(۱)

من با فدرالیسم پدرام، حد اقل در شرایط فعلی و با بود و هستی از آمیخته ای تمایلات قوم پرستانه و قوم ستیزانه در ذهن تعداد قابل ملاحظه افراد مطرح و صاحب نفوذ در کشور، و وابستگی های شدید غیر ملی و غیر مسؤولانه دسته ای از رهبران و فعالان سیاسی و بزرگان قومی - قبیله بی کشور به دولت های غرضمند و بدخواه بیگانه قطعاً موافق نیستم. تشکیل فدرالیسم نباید بهانه ای باشد برای جدایی و یا در خدمت بیگانگان بودن و منافع دیگران را به منافع کشور و مردم خود رجحان دادن.

همانگونه که دموکراسی شرایط خاصی می خواهد و نیاز به زمان دارد، تحقق نظام فدرالی در یک کشور، مخصوصاً در کشوری مانند افغانستان که راه درازی تا فهم مزیت های نظام فدرالی دارد، نیز مستلزم مردمان آگاه و منور و شرایط خاص و زمان مناسب است.

مخالفت با فدرالیسم، کلاً و در هر صورت و هر حالت، به نظر من دلیل و پشتوانه منطقی قوی و مستدل ندارد. مخالفت با فدرالیسم وقتی مستدل و منطقی خواهد بود که مخالفین این نظام از روی مطالعه و تجربه و حجت تمام و غیر قابل انکار ناباب و ناشایست بودن آن را ثابت کنند.

دولت های فدرالی متعددی در جهان وجود دارند که مردم آن ها قوانین کارآ و مطلوب و پسندیده ای دارند و در شرایط خوب امنیتی، اقتصادی و اجتماعی زندگی می کنند و از رفاه نسبتاً کاملی، حتی فقیرترین آن ها، برخوردار هستند.

ارژنتاین، استرالیا، آلمان، امریکا، انگلستان، برازیل، بلژیک، کانادا، سوئیس، مالیزیا، مکزیک، هند و...، چه آن هایی که در شکل گیری ابتدایی فدرالیسم را برگزیدند یا آنانی که بعد از جنگ ها یا فروپاشی دولت های مقتدر و متمرکز عرض وجود کردند، کشورهای فدرالی هستند که با حقوق و روابط برابر و احترام متقابل به وجود آمده اند و در آرامی به سر می برند. روابط دولت های عضو چنین تشکل ها با یکدیگر تابع قوانین و حقوق داخلی یکسان و همه شمول است. مسایل اردو، مالی، سیاست خارجی و روابط بین الدول، به گونه مثال، مربوط می شود به دولت مرکزی، یا همان دولت فدرال.

خوبی این نظام در این است که هر عضو دولت فدرال غیر از این که در فکر اعتبار و نیرومندی دولت مرکزی در قبال تهدیدات بیرونی و دول دیگر جهان است، از نظر عمرانی و سیاسی و اقتصادی و نظامی و مشارکت ها علاوه بر توسعه دولت فدرال، در گستره ایالتی عملاً در فکر آبادانی و رفاه و آسودگی مردمان خود می باشد و هر انسانی در چنین نظامی، حتی از میان کمترین اقلیت ها، در صورتی که توانایی های لازم را داشته باشد، می تواند از راه کسب رأی و اعتماد مردم به بالاترین مقام ها دست پیدا کند.

چنین نظامی از نظر من از آن جهت قابل توصیه و تمجید است که بین عموم واحد هایی به وجود آورنده کشور فدرالی نوعی از رقابت سالم به وجود می آید که در کل سبب تقویت اقتصاد و نیرومندی نظام و کشور در سطح ایالت و دولت فدرال می گردد.

مسأله دیگری که من قسماً با وی توافق ندارم در برخی موارد زبان تند و خشک وی است که از جهتی احتمالاً نشان از آن دارد که گویا کارد بیداد و حق تلفی و زور گفتن و همواره تنها یک قوم را نوازش کردن و بالا بردن، به استخوان برخی از اقوام افراد رسیده است. در غیر آن در بسیاری موارد حرف هایش منطبق با واقعیت است؛ به طور مثال وقتی می گوید:

■ "ائتلاف بزرگ ملی فاقد برنامه است"،

■ یا: "تشکیل ائتلاف بزرگ ملی، هیاهوی بیش نیست"،

■ یا اشرف غنی بیشتر به فکر قوم خود است تا به فکر همه آحاد ملت و...

آیا واقعیت در ارتباط با اشخاص و افراد و واحد های تشکیل دهنده این ائتلاف و کارکرد های اشرف غنی و یاورانش غیر از این است؟

بی عدالتی هایی را که حاکمان کشور طی کم و بیش سه صد سال در کشور روا داشته اند، شاید در زمانی که مردم از روی اعتقادات دینی پادشاهان را سایه خدا می دانستند و از حقوق و آزادی های انسانی - مدنی خود بی خبر بودند و همه چیز، از جمله نارواترین اجحاف حکام را مقدر و مسجل و محتوم می دانستند، بتوان به نوعی نادیده گرفت، اما امروز، با تغییری که در بینش و دانش و آگاهی های مردم در سطح کشور و جهان به وجود آمده است و وجود الگوهای انسانی عینی و ملموس، دیگر قابل تحمل نباشد. یکی را پیش کشیدن و دیگری را پس زدن، یکی را نوازش و دیگری را سرزنش کردن، یکی را بالا بردن و دیگری را به زمین زدن، تنها خود را مستحق داشتن هر نعمت و مقامی دانستن، هر چیز را برای خود خواستن و با هر حيله و نیرنگ خود را بر دیگران تحميل کردن بیش از این نه ممکن است و نه قابل پذیرش و اغماض.

زمانی را در نظر بگیرید که همه کشورهای جهان به وسیله حاکمان خود رأی و مستبد اداره می شدند. این همه حاکم خود رأی و مستبد به میل خود دست از قدرت نکشیدند. دولت های مردمی موجود در جهان، به حواله تاریخ، حاصل تلاش ها و قربانی های مردمان ستمدیده ای هستند که حق و حقوق شان به نحوی از انحا توسط حاکمان زورگوی و ولخرج و عیاش و مستبد و حامیان متعددی و سودجوی گوناگون شان پامال می شد.

بی عدالتی و عدم احترام به برخی یا به همه واحد های تشکیل دهنده یک کشور غیر از واحد خودی، اولین و بزرگ ترین عامل اعتراض ها و شورش ها و بالاخره از هم پاشیدن نظام ها و تجزیه کشور ها می باشد.

در ایالات متحده امریکا یک سیاه پوست، کسانی که نسبت به سپید پوستان در اقلیت هستند، انسانی که پدرش یک کینیایی بود و به گمان اغلب کمتر از پنجاه سال در ایالات متحده امریکا زندگی می کرده به ریاست جمهوری آن کشور انتخاب می شود و کسی نمی گوید که او در اقلیت یا بیگانه است و باید به جایی که از آن آمده است برود، اما در کشور ما به میلیون ها انسانی که

صد ها و هزار ها سال پیش در همین سرزمین زاده شده اند و در همین سرزمین زندگی کرده و زندگی می کنند و در گرم و سرد آن شانه به شانه سائیرین با اخلاص و از خودگذری کار و پیکار نموده و در صیانت و آبادی آن خون و عرق ریخته اند، اگر گفته شود که از جایی که آمده اید بروید، عکس العمل چنین مردمانی در برابر این سخنان چه خواهد بود؛ و گناه این عکس العمل و عواقب ناگوار آن را باید به گردن چه کسی انداخت؟؟

اینجاست که من می گویم: "آنچه را که باید بگوییم، باید به تمامی بگوییم"؛ و می گویم که اگر می خواهیم کار روشنگری کنیم و در فکر بیداری کامل مردم و در فکر ایجاد یک دولت یک پارچه هستیم و می خواهیم معضلات کوچک و بزرگ مردم و کشور به کلی رفع گردد و مردم متحد شوند، همه نارسایی ها را در هر کجا که وجود دارد و می بینیم باید بگوییم. باقی خود دانید!

پدرام در امر سیاست و قضاوت و تعلق به منافع ملی و دفاع از آن بدون تردید ناشایستگی ها و کمبودات خود را دارد، که باید گفته و اصلاح شود، اما دیگران را در هر حالتی و با همه رسوایی های شان معصوم پنداشتن نیز کار توجیه پذیر و شایسته ای نخواهد بود.

فراموش نکنیم که کسان زیادی، از جمله کسانی که میان نیک و بد و درست و نادرست به درستی و با امانت داری داوری می کنند، ما را زیر نظر دارند و نوشته ها و نظریات ما را با دقت می خوانند و در مورد ما قضاوت می کنند.



ادامه دارد